

عاشق شده چون امتعه ، معشوقه خریدار
مانند غزالی که ، پلنگش به قبال است

بازار به بازار
بنگر که چه حال است

فرزند به جان پدر و گاهی به مادر
افتاده به نیرنگ و فریب است و به چال است

ای جان برادر
بنگر که چه حال است

از بد بترش توبه و ، یوم البتر اینست
از مشرق و مغرب ، ز جنوب و ز شمال است

دشمن به کمین است
بنگر که چه حال است

(بز درغم جان کندن و قصاب ، به چربو)
نداف ، تکان پنبه و ، کرزی پی وال است

سلمان به گیسو
بنگر که چه حال است

آقای کلان گفت ، به تعداد مریدان
اسامی تان شامل این قرعه و فال است

ای تابع فرمان
بنگر که چه حال است

هر یک لقب و نامی نوشته ز چپ و راست
میدان نبردی که پُر از رستم زال است

هر چه دل شان خواست
بنگر که چه حال است

بزکش به سر اسپ شده وارد میدان
قمچینی بدست دارد و در قال و مقال است

گر دیده سخنران
بنگر که چه حال است

فقیال سیاست که به میهن شده آغاز
نه گول و نه گولکیپر و نه توپ و نه جال است

با گله و نخران
بنگر که چه حال است

خون میچکد از عینک و از ریش سیاست
با مکر زند شانه به پشمیکه کشال است

قانون حراست
بنگر که چه حال است

از صورت و ظاهر ، منگر سیرت زاهد
هر روز به شکل دگری ، پیر جُهل است

چاحد ، نه مجاهد
بنگر که چه حال است

هر کس که شکست ، حلف وفاداری و سوگند
حرف و سخنش گال و وبالست و ضلال است

وی بنده ترفند
بنگر که چه حال است

دامی بنهادند ، که صدام بگیرند
بدنام گرفتند و دل خلق ملال است

خوشنام بگیرند
بنگر که چه حال است

از هر طرفی حمله به کندو و قروتش
موشی که شده گربه، ز بانس چو نصال است

بر ریش و بروتش
بنگر که چه حال است

روئید بس از خاک وطن ، مرمی و راکت
یعنی که جهان پُر ز کر و کور و ز لال است

عالم ، همه ساکت
بنگر که چه حال است

ای وای که هر شهر شده ، مرکز صد دام

با ساغر و با جام

خونِ دلِ مظلوم ، بنوشند که حلال است
بنگر که چه حال است
از بسکه به هر نام ، بُریدند و دریدند
بازارِ تَعْيُش ز تَفَاخُش ، پُر مال است
خوردند و چریدند
بنگر که چه حال است
دیگر نبود تابِ نوشتن ، قلم را
می خوان رقم را که ز هر غصه مثال است
درد و المم را
بنگر که چه حال است
دارم هوس و میلِ هوای چمنِ خویش
افسوس که مرغِ دل و جان بی پر و بال است
دشت و دمنِ خویش
بنگر که چه حال است
« نعمت » نظری کرد ، به آئینه تدبیر
تعبیرِ اساطیر ، ز تبشیرِ هلال است
بشکست ، ز تقصیر
بنگر که چه حال است